

آرمان گرایی

امیر طبرانی

بسم الله الرحمن الرحيم

وما محمد الا رسول قد خلت من قبل الرسل افائن مات او قتل انقلبتم على اعقابكم ومن ينقلب على عقبيه فلن يضر الله شيئا وسيجزي الله الشاكرين (آل عمران 144)

با عرض تسلیت به مناسبت روز 21 رمضان روز شهادت نمونه ، و بهترین سرمشق برای آنهایی که در ورای این جهان فانی و ارزش های مادی آن چیزی دیگری را جستجو می کنند .

همان طور که می دانید پیامبر اکرم در آخرین ساعات عمر شریفشان داذ فاطمه زهرا خواستند تا این آیه قرآن را برایشان بخوانند و چرا پیامبر از میان همه آیات الهی این آیه را توضیه کردند . آن چه از ظاهر امر برمی آید تاکید بر این نکته است که پیامبر رحمت در آخرین لحظات عمر خویش نیز بار دیگر بر اهمیت پیام و رجحان پیام بر پیام آور تاکید کرده است .

این آیه را برای این در ابتدای بحث مطرح ساختم تا بار دیگر بر اهمیت و ارزش پیام و نیز خودداری از بزرگ کردن بیش از حد آنان که دوستشان می داریم ولو آن که محمد(ص)، علی(ع) ویا دیگران باشند یاد آوری کرده باشم .

مصطفی را وعده داد الطاف حق گر بمیری تو نمیرد این سبق

در باره آرمان گرایی از چند منظر می توان به بحث ورود پیدا کرد . نخست بحث نظری درباره انسان وجامعه آرمانی یا انسان کامل و مدینه فاضله است که کسانی مانند افلاطون ، فارابی ودیگرانی همچون آنان به آن پرداخته اند . منظر دوم بررسی این مفاهیم از دیدگاه مذهب ویا مکاتب خاص است که آن نیز

جایگاه خاص خود را دارد . منظر سوم تاریخچه این نگرش به لحاظ تاریخی و از جمله تاریخ ایران است . منظری هم به دلایل نفی این مساله در ایران امروز اشاره دارد که این بحث به آن اختصاص دارد . در ابتدا اشاره ای مختصر به پیدایش آرمان گرایی در ایران معاصر و متاخر می کنیم .

یکی از آثار پدید آمدن جنبش های آزادیبخش در جهان بعد از جنگ جهانی دوم ، اوج گرفتن موضوع آرمان و آرمان گرایی بود . الجزایر ، کوبا، و امریکای لاتین، ویتنام ، فلسطین و ... به تدریج فضای آرمان گرایی را به فضای غالب در میان روشنفکران و به ویژه جوانان در سراسر جهان و از جمله ایران کرد . آرمان و آرمان گرایی ، اعتقاد به انسان نمونه و جامعه نمونه که از قدیم و همراه با تمدن بشری با وی همراه بود در این دوره از جایگاه و قداست ویژه ای برخوردار شد . در ایران ما نیز از بعد از 15 خرداد این آرمان گرایی در صحنه سیاست با جنبش مسلحانه در میان نیروهای مذهبی و نیز مارکسیست پیوند خورد. چپ ها که بیش از یک دهه با تجربه تلخ حزب توده رو به رو بودند با این حرکت جدید تلاش کردند تا خود را از زیر بار آن تجربه نجات دهند و به مسئولیت های ایدئولوژیک خود عمل کنند .

جدای از درستی یا نادرستی آن مشی و کارآمدی یا نا کارآمدی آن ، آنها به نمونه هایی از انسان هایی جانباز ، فداکار و نمونه تبدیل شدند . محمد حنیف نژاد سعید محسن، اصغر بدیع زادگان ، رضایی ها، ناصر صادق ، کاظم ذوالانوار و دهها چهره دیگر در میان مذهبی ها و پویان و حمید اشرف و احمدزاده ها و نابدل و دیگران در میان نیروهای مارکسیست به الگوهای نسل خود تبدیل شدند.

اما در میان نیروهای مذهبی ، علاوه بر جریان جنبش مسلحانه یک نیروی دیگر نیز به این عرصه وارد شد . این نیرو دکتر شریعتی بود با نگاه نوی خود به مذهب و شخصیت های صدر اسلام توانست تا نسل جوان دوره خود را با نمونه های راستین و الگوی های آرمانی آشنا سازد و علاوه بر آن او نمونه هایی نیز از شخصیت های معاصر را به جامعه معرفی کرد. باز تعریف شریعتی از علی، فاطمه حسین، امام

سجاد ، ابوذر، سلمان و... سبب شد تا نسل جوان و مبارز آن دوران که به جز الگوهای انقلابی دوران خود ، نمونه ای برای پیروی و به ویژه نمونه ای مذهبی در پیرامون خود نمی دید با چهره هایی مانوس شود که گرچه قبلا نام آنها را شنیده بود از عمل آنها و زندگی آنها چیز زیادی نمی دانست .

در میان چهره های معاصر هم شریعتی سخت در پی معرفی الگو های آرمانی خود به جامعه بود . در جامعه ای که در آن رضاشاه پهلوی و فرزندش و تنی چند همچو آنها تکریم و تقدیس می شدند و یا با تبلیغ برای فلان هنرپیشه و خواننده مبتذل تلاش زیادی برای الگوسازی صورت می گرفت ، شریعتی مصدق را به عنوان سیاستمدار حامی مردم ، همان کسی که هفتادسال برای آزادی نالیده بود یا حنیف نژاد و همراهان وی را به عنوان نمونه های ایثار و فداکاری و مجاهد فی سبیل الله و از خود گذشتگی به نسل جوان معرفی کرد .

اما به تدریج زمانه رو به سوی تغییر نهاد .بعد از پیروزی انقلاب سال 1357 به تدریج آرمان ها رنگ باختند و جای خود را به نمونه های جدید دادند . به تدریج ایدئولوژی به امری مذموم تبدیل شد . سخن از ایدئولوژی ، سخن گفتن از استبداد تلقی شد . همان ها که خود قرن ها به دنبال جا انداختن ایدئولوژی و تفکر خود نه تنها در جامعه خود بلکه بر سراسر جهان بودند و سرمایه داری لیبرال را آخرین مرحله تمدن بشری تبلیغ می کردند این طور برای ما جا انداختند که سخن از ایدئولوژی ، آرمان و مقولاتی از این دست بود که ما را به وضعیت امروزین دچار ساخت .

و ما نیز که دستاوردهای خود را برباد رفته می دیدیم به جای جمع بندی از علل و عوامل ناکامی ها و به جای شناخت و تبیین راه های برون رفت از وضعیت جدید ، به راحت ترین کار روی آوردیم: پشت کردن به باورهای خود . و نه تنها که خود مایوس و نا امید از رحمت الهی شدیم که معدود کسانی نیز که به حکم

الهی : ولا تاینسوا من روح الله انه لایاینسوا من روح الله الا القوم الکافرون (یوسف 87) بر سر پیمان خود ایستاده بودند را نفی کردیم واز ادامه روش و منش خود نهی

عوامل مبارزه با آرمان گرایی :

در جامعه ما چنین به نظر می رسد چند دسته عوامل زیر در این جابجایی نقش داشته اند :

1- تبدیل نهضت به نظام :بعد از قرن ها مبارزه سرانجام در سال 1357 مردم ایران شاهد برافتادن

نظام سلطنتی در سرزمین خود بودند . نظامی برآمده از خواست عمومی ، مبتنی بر ارزش های

اسلامی که قصد دگرگونی ایران و همه جهان را داشت . نظامی با شعارهای آزادی ، استقلال ،

برابری، ایجاد و برپایی حکومت عدل علی و...نظامی که در آن یک موی کوخ نشینان بر کاخ

نشینان برتری داشت .

اما به رغم این شعارها ، همچون همه انقلاب ها و حرکت های اجتماعی تبدیل این نهضت انقلابی به نظام

سیاسی موجب شد تا به تدریج و با گذشت زمان در صحنه عمل و در واقعیت جامعه ، مسائل نو و جدیدی

رخ دهد . اگر در سال های ابتدایی موضوع فقر، بی عدالتی ، شکاف طبقاتی و ناهنجاری های اجتماعی

دیگر موضوعی به جا مانده از دوران گذشته و محصول نظام طاغوت به شمار می رفت با گذشت زمان

ناکارآمدی ها ، نداشتن برنامه های رشد و توسعه برای غلبه بر ضعف ها و مشکلات قدیم و جدید ، فساد

تازه به دوران رسیده ها و در کنار آنها کارشکنی های دشمنان داخلی و خارجی سبب شد تا به تدریج گرد

نومیدی و یاس بر جامعه پاشیده و نسل های جدید که از طلا گشتن خود و پدران شان نومید شده بودند در بدر

به دنبال الگو ها و نمونه های جدید برآیند . در این جستجو آنها نه تنها مس شدن را قبول کردند بلکه در

عمل معلوم شد که حتی در این جابجایی به کمتر از مس نیز قانع شدند .

در تغییر این الگوها عملکرد سیاسی نظام مستقر ، و مخالفانش تواما تاثیر داشتند . در یک طرف این داستان ، حاکمیتی قرار داشت که علاوه بر عملکرد ضعیف و ناکارآمد با نفی همان متفکران و مصلحان و اندیشمندان همچون شریعتی و طالقانی و بازرگان و دلسوزانی که دل در گرو آینده این سرزمین و مردمانش داشتند و جایگزین ساختن آنها و آموزه های آنها با رویه ای سطحی از آموزه های دین و بر سر کار آوردن و میدان دادن به سخنورانی و ذاکرانی سطحی و بی محتوا موجب شدند تا به جای رایت الناس یدخلون فی دین الله شاهد یخرجون الناس باشیم .

از سوی دیگر مخالفان آنها و به ویژه آنها که با تکیه بر مذهب حرکت می کردند نیز دست کمی از این سو نداشتند . همان هایی که با تکیه بر اسلحه می خواستند یک شبه نظام مستقر را واژگون سازند و بساط خویش بگسترانند .

در نتیجه تقابل این دو که هرکدام نیز پایگاهی بزرگ یا کوچک در میان مردم داشتند آنچه از میان برداشته شد به جز آثار انسانی و مادی که به حذف و نابودی بسیاری انجامید، از معنا تهی شدن آرمان ها و خواسته هایی بود که قرن ها برای آنها مبارزه شده بود و در راه آن چه بسیار فرهادها بر سر دارها رفته بودند و چه جان های عزیزی که برسر آن گذاشته شده بود و خون ها به پای آن ریخته شده بود .

انسانی که و جامعه ای که شاهد بی ثمر بودن همه آن شعارها و آرمان ها بود ، آنها را به کناری نهاد و به موجودی بی آرمان ، بی نمونه و یله و رها تبدیل شد .

از سوی دیگر یک تقابل و حذف دیگر نیز به این نفی آرمان گرایی کمک کرد و آن تقابل نیروهایی بود که با مفهوم ملیت و ایرانیت مشکل داشتند. تقابل با این مفهوم جدای از تبعات سیاسی – اجتماعی آن از نظر بحث ما نیز یاری رساندن به خدشه وارد کردن به آرمان های برخاسته از فرهنگ ایرانی بود . استقلال

و حفظ هویت ملی که مورد هجوم واقع شد در نتیجه آرمان های برخاسته از آن نظیر سربلندی ایرانی و مفاهیمی از این دست نیز در ذهن و فکر ایرانی ترک برداشت .

2- دومین عامل و به زیر سوال رفتن آرمان ها از میان جریان روشنفکرپدید آمد . این روشنفکران خود از سه دسته مهم مذهبی ، مارکسیست و لائیک تشکیل می شدند .

سکولارها و لائیک ها از دودسته دیگر زودتر به نفی آغاز کردند . آنها که به لحاظ ایدئولوژیک پابندی های خاص دو دسته دیگر را نداشتند بعد از گذشت چندی از انقلاب با عدم برآورده شدن خواست های نظری و عملی خویش ابتدا به مقابله با نظام جدید و سپس به مقابله با اسلام و سرانجام به مقابله با همه چیز برخاستند . انقلاب امری مذموم و موهوم ، آرمان گرایی راهی به سوی ناکجا آباد و اسلام مکتبی و دینی متعلق به قرون گذشته بود و خلاصه همه چیز را باید به خاک سپرد . انسان دنیای جدید نیازی به این امور ندارد .

در زمینه اجتماعی و سیاسی نقد دولت موقت و شخص مهندس بازرگان و دوستانش از این منظر صورت می گرفت . گام بعدی در این راه دکتر شریعتی بود که در جریان انقلاب به عنوان معلم انقلاب نامش به میان بود و حتی مخالفان فکری او نیز بر تاثیر وی بر روند تحولات ایران در سال های پایانی رژیم پهلوی اذعان داشتند . شریعتی ابتدا به عنوان کسی که مدرک دکترایش زیر سوال است ، بعد به عنوان فردی بی سواد ، بعد فردی که نظریه ولایت فقیه برخاسته از نظریه امت و امامت او است و... آماج تندترین حملات و کوبنده ترین نقدهای این گروه قرار گرفت و این در حالی بود که حتی یک اثر جدی انتقادی که نظریات شریعتی را واکاوی کرده و نظریات نادرست وی را از منظر جامعه شناسی ، و یا فلسفی به رشته تحریر درآورده باشد منتشر نشد . حداکثر توان منتقدان جدای از درستی یا نادرستی آنها در اندازه یک مقاله بیش

نبود. مقالاتی که گل آنها و ثمره نهایی آنها که چندی پیش به رشته تحریر درآمد شریعتی و داعش را در کنار هم نشانده بود و شیعه صفوی را چهره واقعی اسلام و شیعه معرفی می کرد.

تا آن که کسی از درون نظام با انگ خیانت و همکاری شریعتی با ساواک به مدد این گروه ها آمد.

این دسته از منتقدان در کنار حملات علیه شریعتی به سراغ اعضای سازمان های چریکی و معتقدان به جنبش مسلحانه رفتند و از چپ و مذهبی از حنیف نژاد تا امیر پرویز پویان و از حمید اشرف تا مصطفی شجاعیان را به عنوان جوانانی کم خرد که به دلیل آن که کله هاشان آکنده از کتاب نبوده و از علم شریف هرمنوتیک چیزی به گوششان نخورده و به علت ماندن در خانه های تیمی از جامعه خود بی خبر بوده اند موجوداتی که صرفا به دلیل نداشتن خبث طینت قابل صرف نظر کردن می دانند که در غیر این صورت باید محاکمه می شدند.

یکی از آغازگران این دسته آن معاون سابق دانشکده ادبیات دانشگاه مشهد بود و ادامه دهندگان آن که اینک بسیار تکثیر یافته اند اکنون با انتشار نشریاتی متعدد هراز چند گاهی به جان امثال شریعتی و مجاهدین و فدایی ها می افتند و در میدانی خالی از طرف بس ترکتازی می کنند.

اما دسته دوم این نفی کنندگان روشنفکران چپ گرایی بودند که بعد از ضرباتی که از جمهوری اسلامی دریافت کردند برخی عمرشان به پایان رسید و برخی دیگر تنمه نیروهای خود را جمع کردند و به خارج از مرزها شتافتند. اینها که گل سرسبده شان چریک های فدایی اکثریت بودند بعد از چرخش های بسیار آن گاه که با مساله ای به نام فروپاشی برادر بزرگ همه مارکسیست های جهان رو به رو شدند به نفی خود و نظریه مارکسیسم و خلاصه همه اصول و اعتقادات خود دست زدند. در کنگره دوم سازمان چریک های فدایی اکثریت که در سال 1370 شمسی برگزار شد گذار از مارکسیسم صریحا مطرح و باور و پیروی از دانش جدید بشری جایگزین نظام فکری – فلسفی خاص شده بود: "سازمان ما یک سازمان ایدئولوژیک،

یعنی سازمانی که از نظام فکری - فلسفی خاصی پیروی می‌کند، نیست و در تدوین و تنظیم برنامه، خطمشی سیاسی و امور تشکیلاتی خود، از مجموعه اندیشه و دانش پیشرو و معاصر بهره می‌گیرند. سازمان ما مدافع حقوق بشر و دموکراسی، عدالت اجتماعی، رشد اقتصادی و رفاه مردم است و در راستای باور به ارزش‌های انسانی و عموم بشری، خواهان تامین منافع ملی و استقلال کشور، صلح و ارزش‌های سوسیالیستی می‌باشد...

از سوی دیگر حزب توده نیز که پدر بزرگ همه چپ‌های ایران به شمار می‌رفت و خود را صاحب کسوت در مارکسیسم ایرانی می‌داند آنچنان بعد از بازداشت رهبرانش به قهقهه‌ها رفت که دیگر جایی برای دفاع از آن باقی نماند. اعترافات هولناک آنها به جاسوسی برای شوروی و نیز خیانت به ایران آنقدر واضح بود که هر بیننده و ناظری را نسبت به هرچه سیاست، انقلاب، آرمان خواهی و مسائلی از این دست متنفّر می‌کرد.

البته سابقه حزب توده از این حرف‌ها در مسخ اعتقادات و باورها بالاتر از این حرف‌ها است. نگاهی به مواضع حزب توده در سال‌های اخیر و دفاع بی‌چون و چرای نامه مردم و راه توده از مواضع مسکو و ولادیمیر پوتین نشانه آن است.

اما در میان نیروهای روشنفکر مذهبی جریانی که از اواخر دهه 1360 و شاید هم کمی زودتر شروع به طرح نظریات خود کرد عامل دیگری برای رشد از خود بیگانگی، نفی آرمان خواهی و موضوع مورد بحث ما شد.

ریشه‌های این تفکر به فلسفه غرب و از جمله انگلستان و اندیشمندانی همچون پوپر و هایک و امثالهم باز می‌گشت که توسط طرفداران آنها در ایران مطرح شد.

معتقدان به اندیشه های فلسفی غرب به تدریج با بسط و گسترش دیدگاه های خود در زمینه های گوناگون نظریات خود را شرح و بسط دادند .

اگرچه اینجا محل بحث درباره درستی یا نادرستی این نظریات نیست و اصولاً در این باره سخن صلاحیت خاص خود را می طلبد ، ولی درباره تاثیرگسترش این نظریات در میان نیروهای فعال اجتماعی و سیاسی می توان به بحث نشست . آنچه ملموس و قابل حس است آن که با گسترش این نظریات به تدریج نوعی عمل گرایی و پراگماتیسم جانشین باورهای پیشین شد . بسیاری از باورهای گذشته در نشریات و سخنرانی های قائلان به این نظریات جدید بدون آن که جایگزینی برای آنها ارائه شود نفی شد و یک نوع نسبی گرایی بدون پشتوانه علمی و ایمانی ترویج و تبلیغ شد .

تقدس زدایی از باورهای دینی بدون آن که جانشین مناسبی برای باورهای قدیم ارائه شود نوعی لاقیدی و بی توجهی به مبانی را در میان همان بچه های مذهبی قدیمی و به ویژه در میان نسل جدید دامن زد .

3-در میانه این هیاهو و در حالی که تلاشی همه جانبه برای جا انداختن این نظر که دوران این حرف ها به سر آمده است در جریان بود ، آن موج و سیل نابود کننده ای که از دوران پیدایش استعمار فعالیت آن آغاز شده بود نیز کماکان به کار خود ادامه می داد و این بار و در این دوران به کمک رسانه های همگانی و تکنولوژی های جدید روز به روز بر حجم فعالیت های آن افزوده می شد.

نگاهی به برنامه های رادیوها، تلویزیون ها، سایت های خبری و غیر خبری که تعداد آنها از شمارش خارج است شاهد درستی این مدعا است .

نفی ارزش ها و هرآنچه که به حذف هویت ملی ، دینی ، فرهنگی و قومی و اجتماعی جوامعی نظیر جامعه ما می انجامد از جمله اهداف این رسانه ها به شمار می رود .

این برنامه ها به لطف ضد تبلیغی که از سوی برنامه های رسانه های دولتی از نفوذ و جایگاه زیادی در میان بینندگان برخوردار شده است .

وظیفه اصلی این برنامه ها هویت زدایی و تغییر فرهنگ بومی و ارائه نحوه زیست جدید بر مبنای فرهنگ غربی و از جمله تبلیغ اباهه گری ، مصرف زدایی و نفی آرمان های ملی ، مذهبی و فرهنگی است .

در زمینه سیاسی نیز تحریف چهره های سیاسی و فرهنگی و قلب واقعیت های تاریخی است . برای نفی چهره های آرمانی همچون مصدق به بزرگ نمایی چهره هایی همچون سید ضیاء الدین طباطبایی یا قوام السلطنه و یا بزرگ نمایی اقدامات انجام شده در دوران رضا شاه و محمد رضا شاه می پردازد . خانمی را که چهاردهه از ثروت اندوخته شده از اموال این مردم محروم در آن سوی آب ها زندگی می کند فرشته ای خواهان آزادی و طرفدار عدالت می سازند .

و یا فیلسوفی که نظریه پرداز رژیم استبدادی بوده است و خود با افتخار از توجیه اقدامات دشمنان آزادی یاد می کند ، الگوی فلسفه اسلامی معرفی می کند .

کارکرد این امواج تبلیغی کارکردی عمومی است و بر روی همه اقشار مخاطب خود تاثیر دارد . بر خلاف نوع دوم یعنی نظریه پردازی های متفکران که در میان اقشار تحصیل کرده و متوسط بیشتر تاثیر گذار است.

در این شرایط آن معدود کسانی که با این سیل همراه نمی شوند طبیعتاً انگشت نما می شوند. گفتار آنها خلاف عادت و عمل آنها خلاف آمد محسوب می شود . البته اینها نیز خود بر دوسته تقسیم پذیراند . گروهی که فقط در حرف و سخن بر ارزش ها و آرمان های خود تاکید می ورزند و به هنگامه عمل و آزمایش سعی در گذار مسالمت آمیز از کنار رخدادها را دارند . این گروه همواره در تلاش اند تا با تکیه بر اصل نسبیت میان بد و بدتر ، انتخاب کنند .

و اما گروه دوم که به قول امام حسین : دین لقلقه زبان آنها نیست ، و برای گذران عمر و معیشت اظهار دینداری نمی کنند. برای این دسته دین اعتقادی پایدار است که تا پایان حیات خود بر سر پیمان خود با آن استوار می مانند : " فاذا محصوا بل بلا قل الدیانون".

برای این گروه ارزش هایی همچون دین و موضوعات برخاسته از آن لقلقه زبان نیست و برای گذران معیشت به آن توسل و تمسک نمی جویند . برای آنها این مفاهیم جزئی از حیاتشان است و تا پای جان نیز بر سر آن می ایستند .

البته این مفاهیم مسائلی خیالی یا رویایی و اتوپیایی نیست . بلکه اموری دست یافتنی و البته به شرطها و شروطها است و از جمله شروط آن اینها است : ایمان خدای کمک رسان و هدایتگر ، یقین ، توکل ، نظم ، پایداری و پشتکار و...